

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

نکاتی چند پیرامون فرع چهارم از مسئله 50

نکته اول

فرع چهارم^[1] عبارت است از این که کافر در حین احرام کافر باشد و کافراً محرم شود، سپس در اثناء حج اسلام بیاورد. گفتیم فایده‌ای ندارد؛ چون اصل احرامش باطل بوده و لذا حجّش باطل است. محقق حلی (قدس سرّه) در شرایع و به تبع ایشان صاحب جواهر (قدس سرّه) یک نکته‌ای را اضافه کرده و آن این است که اگر این کافر در حین احرام کافراً محرم شد، اما «ادرك الاختيارى من الوقوف بالمشعر مسلماً»؛ زمان اختیاری مشعر را درک کرد و آنجا اسلام آورد، «لم يجزه إلا أن يستأنف احراماً آخر»؛ اگر در مشعر مسلمان شد باز فایده‌ای ندارد مگر این که همان جا یک احرام دیگری را ببندد.

مثل کسی که از میقات عبور کرد یا جاهل بود یا ناسی بود و محرم نشد تا وقت اختیاری مشعر و در آنجا محرم شد، «إلا أن يستأنف احراماً آخر ولو فيه»؛ یعنی این احرامش در خود مشعر باشد؛ یعنی «اسلم فی المشعر و احرم فی المشعر»، آن احرام اول را کأن لم یکن قرار بدهد و مجدداً محرم شود. مرحوم محقق می‌فرماید این کفایت می‌کند، بعد صاحب جواهر می‌گوید: «كما فی القواعد و المسالك مع فرض عدم التمكن»؛ تمکن از اینکه برود در محل خودش که باید محرم شود در میقات نداشته باشد.

صاحب جواهر عبارتی را از کشف اللثام نقل می‌کند که می‌گوید: این قول محقق که می‌گوید: «و إن ضاق الوقت احرم ولو بعرفات كأنه اقتصاراً على حال من يدرك جميع الافعال»؛ اگر کسی وقت احرامش ضیق شد و فقط می‌تواند در عرفات محرم شود مانعی ندارد. شهید ثانی (قدس سرّه) در مسالك گفته عبارت «ولو بعرفات» اشتباه نوشته شده؛ چون آخرین حدّش مشعر است و باید بگوید: «ولو بالمشعر؛ لأنه ابعد ما يمكن فرض الاحرام منه»؛ یعنی نهایت جایی که انسان می‌تواند محرم شود مشعر است؛ چون قبل أحد الموقفين یکی عرفات است و یکی مشعر، نهایتش می‌شود مشعر و اینجا باید باشد «و إن ضاق الوقت احرم ولو بالمشعر لا ولو بالعرفات». لذا اگر اختیاری مشعر را هم درک کرد کافی است و اضطراری عرفه را درک کند.^[2] بنابراین در مورد کافر این بحث مطرح است که اگر در عرفات «اسلم و احرم» یا در مشعر «اسلم و احرم»، این هم مجزی است.

نکته دوم

بحث دیگری که در اینجا مطرح می‌شود آن است که اگر این حجّش حجّ قران و افراد باشد که بعداً عمره مفرده باشد بحثی ندارد، اما اگر حجّش حجّ تمتع باشد آیا اینجا به آن عمره تمتعی که کافراً انجام داده و الآن محرم شده (یعنی «اسلم و احرم» در عرفات)، این به عنوان حج تمتع باقی بماند یا نه، این هم از موارد انقلاب حج تمتع به حج افراد است؟

توضیح آن‌که، در باب حجّ مواردی داریم که کسی که وظیفه‌اش تمتع است اما الآن وقت ندارد عمره تمتع را انجام بدهد اینجا «انقلب الی الافراد»، یا زن حائضی که تمام مدتی که در مکه هست در ایام حیض است و این نمی‌تواند اصلاً عمره تمتع انجام بدهد، «انقلب الی الافراد»، در اینجا هم نزاع واقع شده که آیا این هم از این قبیل است یا نه؟ صاحب جواهر (قدس سرّه) می‌فرماید: بعضی از فقها گفته‌اند باید به افراد عدول کند، بعضی هم گفتند که به همین عنوان حج تمتع باقی می‌ماند و باید این بحث را در ذیل فروع انقلاب برود^[3]؛ یعنی یک فروعی داریم در کتاب الحج (که در آینده خواهیم خواند) که در آنجا این مسئله مطرح می‌شود که آیا این هم از موارد انقلاب است یا نه؟ این مطلب در آنجا باید مورد بررسی قرار گیرد.

نکته سوم: قاعده عدم کرامت کافر

نکته دیگر آن است که از طرف کافر حجّ قضا نمی‌شود؛ چون اهلیت برای اکرام ندارد، در بحث مرتد هم گفتیم مرتد هم اگر در همان زمان ارتداد مُرد از طرف او حجّ قضا نمی‌شود، اما اگر بعداً توبه کرد آیا این توبه‌اش قبول می‌شود یا نه؟ و حجّی که بعداً انجام می‌دهد صحیح است یا نه که در آینده بحث خواهیم نمود. عین مطلب صاحب جواهر را مرحوم سید دارد. مرحوم صاحب جواهر هم می‌فرماید: چون اهلیت برای اکرام ندارد، لذا از او قضا نمی‌شود.

نکته شایان ذکر آن است که هنگامی که روایات لا کرامه را خواندیم، این بحث را باید مطرح می‌کردیم که ما می‌توانیم یک قاعده در اینجا ارائه بدهیم و آن عبارت است از «قاعده عدم کرامه الکافر»؛ چون مواردی را خواندیم در باب تدفین، تکفین، نماز بر کافر. لذا می‌توانیم بگوئیم یک قاعده‌ای در فقه داریم به نام «قاعده عدم کرامه الکافر»، کافر کرامت ندارد.^[4] بنابراین از حیث فقه امامیه کافر کرامت ندارد؛ یعنی در فقه امامیه کسی که اعتقاد به خدا ندارد هیچ کرامت و ارزشی ندارد. اگر کافر حربی باشد «دمه هدر و ماله مباح».^[5]

لذا کافر کرامت ندارد، چه کافر حربی و چه کافر غیر حربی و هر کاری که مستلزم تکریم کافر است، تکریم کافر چه بسا بگوئیم موجب توهین به خدای تبارک و تعالی باشد! الآن در عرف خودمان فرض کنید اگر فرزند خانواده دشمن پدرش را تکریم کند، آن پدر ناراحت می‌شود یا نه؟! تو دشمن من را تکریم می‌کنی در حضور خودم، مثلاً در حضور پدر خم بشود دست دشمن پدر را ببوسد تکریم! این وهن برای پدر می‌دانند و روشن هم هست که وهن است، اکرام کافر وهن و توهین به خدای تبارک و تعالی است.

بنابراین همان‌گونه که بین اکرام مؤمن و اکرام خدا ملازمه وجود دارد، «من اکرم مؤمناً فیکرامة الله بدأ»^[6]، این طرف قضیه هم هست: «من اکرم کافراً فقد اهان الله»؛ کسی که کافر را اکرام کند حقیقتش اهان به خداست، کافر یک حقیقت مسلمه لاریب فیها را انکار کرده، وجود خدا، توحید، همه اینها را انکار کرده، خالقیّت، رازقیّت، می‌گوید: خدایی در کار نیست، اگر چنین موجودی را اکرام کردی مستلزم وهن به خداست.

ریشه‌های قرآنی قاعده

در آیاتی از سوره ممتحنه آمده که اصلاً مسلمان نباید کسی که دشمن خدا و رسول است را دوست داشته باشد، دوستی قلبی که حرام مسلم است، اینجا از اموری است که انسان اگر باطناً هم به او محبت داشته باشد جایز نیست، «یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا عدوی و عدوکم اولیاء»^[7]، اینجا اولیاء به معنای سرپرست است، یا مرتبه نازل‌ترش ولیّ به معنای محبوب خودتان قرار ندهید.

در سوره مجادله دارد: «لا تجد قوماً يؤمنون بالله و الیوم الآخر»^[8]؛ نمی‌یابی کسی که ایمان به خدا و قیامت دارد، «یوادّون من

حَادَّ الله و رسوله»، اینها بخواهند با کسی که دشمن خدا و رسول است مودت و محبت داشته باشد. لذا این قاعده‌ی عدم کرامت کافر که کافر کرامت و اکرام ندارد.

گاهی بعضی از کسانی که یک مقداری ضعف علمی دارند می‌گویند مسیحی را داشتند تشییع می‌کردند، پیامبر هم چند قدم حرکت کرد! حالا ممکن است یک عنوانی بوده، کسی که خدمتی کرده به ازای یک کاری که کرده دارند جبران می‌کنند، اما خودش را لو خَلَّى و تبعه است، مسلمان من حیث «إِنَّهُ مُسْلِمٌ وَ مُؤْمِنٌ» اکرام دارد، اصلاً حقیقت دین ما این است، اساسش این است، هر کسی اعتقاد به خدا و رسول و امامت دارد ارزش دارد، اگر ندارد ارزش ندارد.

البته باید توجه داشت که اثبات شیئی نفی ما ادا نمی‌کند؛ یعنی ممکن است یک مسلمانی که تولى ندارد کرامت هم ندارد، ولی آن روایت از امام صادق 7 هست که یک عده‌ای از مسلمان‌ها در سفر بودند و یک نصرانی هم همراهشان بوده و می‌میرد، می‌فرماید: «لا يغسله و لا يدفنه و لا كرامة و لا یصلی علیه»، اینها همه مربوط به کافر است. کافر زمی، کافر معاهد احکامی دارند، حتی اگر با کافر حربی هم یک عهده‌ی بستید همان آیات اولیه سوره توبه استفاده می‌شود که حتی اگر با کافر حربی هم عهده بستید به عهدتان عمل کنید. الآن ما با مطلق کفار روی زمین معاهدیم و عهد داریم، عهد داریم به مال آنها تجاوز نکنیم، خونریزی نکنیم، خاکشان را نگیریم، آنها هم همینطور نسبت به ما عهد دارند. این عناوین را باید دقت کرد و الا هیچ فقیهی نمی‌گوید: الآن برو هر جا کافری دیدی بلافاصله او را بکش، ولی یک بحثی که می‌کنیم این است که آیا در دین ما کافر، یعنی منکر خدا که خدا را انکار کرده، یعنی ظلمی بدتر از این نیست، آیا این کرامت دارد یا نه؟

ممکن است کسی بخواهد از روایت «اما نظیر لك فی الخلق» استفاده کند که اینها کرامت ذاتی دارند! و حال آن‌که این مربوط به معطی است. کرامت یعنی استحقاق نه این‌که یعنی شما او را تکریم کنی، او را تکریم نمی‌کند ولی یک مالی هم به او می‌دهد. لذا به حسب اعتقاد «اولئك كالانعام بل هم اضل»^[9] این صریح قرآن است، از «نظیر لك فی الخلق» یعنی این حس هم نوعی تان ملاک است، از باب این‌که هم نوع شماست اگر به دیگران مالی می‌دهید به عنوان حاکم، به او هم بدهید ولی او کرامت ندارد و از آن کرامت استفاده نمی‌شود.

بنابراین در اینجا قاعده عدم کرامت کافر را از این روایت استفاده کردیم، آیات هم بر آن دلالت دارد اما باز باید تفحص بشود، تفقه شود، ادله دیگر آورده شود و این لو خَلَّى و نفسه است، اما اگر یک عنوان عارضی پیدا کرد تغییر پیدا می‌کند. اگر حق کافر را ندهی ظلم کردی، اما آیا هدیه دادن به کافر مستحب است؟! شما می‌خواهی دیدن یک کافری بروی، شما می‌گوئی هدیه دادن به مسلمان مستحب است چون تکریم اوست اما برای کافر مستحب نیست.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1]. «يجب الحج على الكافر و لا يصح منه، و لو أسلم و قد زالت استطاعته قبله لم يجب عليه، و لو مات حال كفره لا يقضى عنه، و لو أحرّم ثم أسلم لم يكفه، و وجب عليه الإعادة من الميقات إن أمكن، و إلا فمن موضعه، نعم لو كان داخلًا في الحرم فأسلم فالأحوط مع الإمكان أن يخرج خارج الحرم و يحرم.» تحرير الوسيلة؛ ج1، ص: 383، مسئله 50.

[2]. «و لو أحرّم بالحج كافرا و أدرك الاختياري من الوقوف بالمشعر مسلما لم يجزه إلا ان يستأنف إحراما آخر و لو فيه كما في القواعد و المسالك مع فرض عدم التمكن و في كشف اللثام ان قول المحقق و ان ضاق الوقت أحرّم و لو بعرفات كأنه اقتصارا على حال من يدرك جميع الأفعال، و في المسالك كان حق العبارة و لو بالمشعر، لأنه أبعد ما يمكن فرض الإحرام منه، فيحسن دخول «لو» عليه بخلاف عرفة، و ان كان الإحرام منها جائزا، بل أولى به، و في المدارك هو جيد ان ثبت جواز استيناف الإحرام من المشعر، لكنه غير واضح.» جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام؛ ج17، ص: 302.

[3]. «ثم إن كان الحج إفراداً أو قراناً أتم حجه ثم اعتمر بعده، وإن كان فرضه التمتع و قد قدم عمرته ففي الاجتزاء بها أو العدول إلى الافراد وجهان، وفي المدارك و جزم الشارح بالثاني منهما هنا، و قال: إن هذا من مواضع الضرورة المسوغة للعدول من التمتع إلى قسيميه، قلت: لكن ظاهر النصوص الأول، فالمتجه الجزم بالأول منهما كما عرفته في نظير المقام، بل عرفت غير ذلك أيضاً مما يأتي هنا، فلاحظ و تأمل.» جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام؛ ج 17، ص: 302.

[4]. نکته: نکته جالب آن است که گاهی اوقات بعضی از حرف‌های جدیدی که به میدان می‌آید بعداً متوجه می‌شود که طرف مقابل ما شاید اینها را در فقه ما دیده و می‌خواهد ریشه اینها را بزند و درست نقطه مقابل این قاعده، قاعده کرامت درست کرده که اصلاً با قاعده کرامت می‌خواهند بگویند همان طوری که مسلمان کرامت دارد، مسیحی، یهودی، زرتشتی، بهائی و مرتد نیز کرامت دارند و اصلاً چیزی که به عنوان حقوق شهروندی درست کردند که عنوان زیبایی هم هست، هر کسی در این کشور زندگی می‌کند یک حق و حقوقی دارد. من کار ندارم به اینکه قانون چه نوشته می‌شود؛ چون آنچه متن قانون است گاهی اوقات باید با ملاحظات قوانین و قراردادهای بین المللی هم نوشته شود، مثلاً فرض کنید می‌گوئیم کسی که می‌خواهد محاکمه شود باید وکیل برایش گرفته شود، از جهت فقهی وکیل گرفتن امر اختیاری است، آدم می‌تواند بگیرد یا نگیرد! اما امروزه باید وکیل بگیرد و در محاکمات و دادگستری‌های دنیا وکیل الزامی است، چه بخواهد و چه نخواهد! ما هم اگر در کشور خودمان گفتیم هر کسی می‌خواهد محاکمه بشود باید یک وکیل بگیرد یا به اختیار خودش یا به اختیار قانون، لذا من کاری به قانون ندارم، قانون را باید با جوانب و ملاحظات دیگری دید، ما داریم فقه را بیان می‌کنیم.

[5]. نکته: البته ممکن است گفته شود در نظام اسلامی چه عیبی دارد یک مسئولیتی را یک وزارتخانه ای را، یک مسئولیتی را به یک کافری بدهیم، یک منصبی را به او بدهیم که خودش یک نوع تکریم برای او باشد! من به جهت فقهی عرض می‌کنم، به حسب فقه مطرح می‌کنیم که فقه هم همه این جوانب را مطرح می‌کند، اگر تزامم پیدا کرد با یک عنوان مهمی، فرض کنید یک کافری است آدم خوش نفسی هم هست که در امور نظامی درجه اول است و این را در رأس یک قسمتی هم قرار بدهند و بدیلی هم ندارد. [6]. «و عَنْهُمْ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي نَهْشَلٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ 7 مِنْ إِجْلَالِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِجْلَالُ الْمُؤْمِنِ ذِي الشَّيْبَةِ وَ مَنْ أَكْرَمَ مُؤْمِناً فَبِكْرَامَةِ اللَّهِ بَدَأَ وَ مَنْ اسْتَخَفَّ بِمُؤْمِنٍ ذِي شَيْبَةٍ أَرْسَلَ اللَّهُ إِلَيْهِ مَنْ يَسْتَخَفُّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ.» الكافي 2- 658- 5؛ وسائل الشیعة؛ ج 12، ص: 98، ح 15743- 4.

[7]. سوره ممتحنه، آیه 1.

[8]. سوره مجادله، آیه 22.

[9]. سوره فرقان، آیه 44.